

تا فردیت، با حکایت^۱

جیمز نوول



تصویر: کیهان شناسی اسلامی،
اینترنت

مقدمه مترجم

در افکار عمومی غالباً روان شناسی و روان پزشکی بخشی از شبکه بهداشت و درمان محسوب می شود که فقط برای کمک به بیماران روانی و تنها به دست روانکاوان و روان پزشکان کاربرد دارد. اما روان شناسی در لغت چیزی جز «علم النفس» و تلاش بشر برای خودشناسی نیست و این دانش همواره مد نظر حکما و عرفای ایرانی و اسلامی بوده است. اگر چه در میان روان شناسان در جوامع غربی دانشمندانی نیز بوده اند که این علم را به عنوان مدخلی برای شناخت و کنترل رفتار توده ها مورد استفاده و تبلیغ قرار داده اند،^۲ اما در میان آنها اندیشمندانی نیز بوده اند که روان شناسی را، همانند عرفا، علمی برای توانمندسازی آحاد جامعه به منظور سلوک در عالم باطن، و در نتیجه رسیدن به جامعه ای برتر برای همگان معرفی کرده اند. «کارل گوستاو یونگ» (۱۹۶۱ - ۱۸۷۵)، بنیانگذار روان شناسی تحلیلی^۳، یکی از این روان شناسان غربی است.

«فردیت» نقطه مقابل «فردگرایی» است. و متن زیر ترجمه سخنرانی آقای «جیمز نوول» در مورد نقش افسانه و اسطوره در دستیابی به فردیت است. او که از روان شناسان مکتب کارل گوستاو یونگ شمرده می شود، فرآیند دستیابی به فردیت را با بهره گیری از زبان علمی این روان پزشک، فیلسوف و پژوهشگر سوئیسی توصیف می کند. سخنرانی آقای نوول کوتاه است و بیشتر بر نقش نافذ و مؤثر داستان در رسیدن به فردیت تمرکز دارد. از این رو در این مقدمه تلاش می کنیم تا با استناد به منابع دست اول و مرور برخی از مفاهیم و واژه های مطرح شده در سخنرانی، به روشنی و جامعیت بحث بیفزاییم.

فردیت تجربه ای درونی است و از این رو، روشن ترین و ماندگارترین راه برای درک آن تجربه شخصی است. اما با این حال، طی قرون، متفکران بزرگ شرق و غرب جهان، کوشیده اند تا نشانه هایی از این تجربه درونی در آثار خود به جای بگذارند. بی تردید، کارل یونگ یکی از این متفکران است. او که با نظریه های بدیع خویش در روان شناسی بر بسیاری از علوم دیگر چون مردم شناسی، باستان شناسی، ادبیات، فلسفه و مطالعه مذاهب در قرن ۲۰ و ۲۱ عمیقاً اثرگذار بوده است، دستیابی به فردیت را مترادف با رسیدن نفس آدمی به «مرکزی» در باطن خود می داند که فقط از طریق رسیدن به تعادل بین چهار عملکرد ذهنی انسان قابل حصول است. این عملکردها عبارت اند از: احساس،

تفکر، حس و شهود.^۴ در ترجمه زیر، سخنران در توصیف اهمیت شناخت این عملکردها و لزوم برقراری تعادل بین آنها، با آوردن نمودار و مثال از عالم افسانه، توضیحات بیشتری ارائه کرده که در اینجا از تکرار آنها بی نیازیم.

نکته قابل توجه دیگر اینکه، آگاهی یونگ به فردیت و چگونگی دستیابی به آن بر اساس دو تلاش همزمان این پژوهشگر پرکار استوار است: (۱) تحقیقات میدانی و (۲) سلوک فردی. او چندین دهه از عمر خود را به مطالعه فرهنگ ها، ادبیات و ادیان مختلف در اقصی نقاط جهان از جمله آسیا، آفریقا و قاره آمریکا و مستند سازی یافته های خود گذراند. رویکرد علمی او به روان شناسی و محتوای بسیاری از آثار پرشمار وی بر اساس همین یافته هاست.^۵ و بخش دیگری از آثار کثیر وی همچنین شامل گزارشاتی دقیق از دستاوردهای او از سلوک درونی خود و کسانی است که طی چندین دهه برای مشاوره به او مراجعه می کردند.^۶

بر اساس این یافته ها، یونگ اعتقادی راسخ به این باور پیدا کرد که دستیابی به فردیت امری ضروری برای عموم مردم است تا بشر بتواند در جامعه ای درخور و شایسته مقام انسان زندگی کند. و برای رسیدن به فردیت که مظاهر اجتماعی آن ناعدوستی، سخاوت، ایثار، مهربانی و دیگر اخلاق پسندیده است، انسان چاره ای جز سلوک باطنی ندارد. و اگر امروز شاهد فردگرایی و رقابت شدید بین مردم و در نتیجه تخریب جوامع و طبیعت در سطحی گسترده ایم به این دلیل است که از معرفت جویی خبری نیست و انسان ها عموماً سلوک باطنی را امری متعلق به گذشتگان و میراثی «تاریخ گذشته» می دانند. در کتابی با عنوان «آیون»^۷، یونگ شروع جدایی تدریجی اروپاییان از معنویت و سنت سلوک باطنی و بی اعتبار دانستن عالم شهود و آموزه های آن را با آغاز عصر روشنگری^۸ مقارن می داند. وی عصر روشنگری را تحولی شیطانی در تاریخ بشر معرفی می کند و با اشاره به علوم و فناوری های ویرانگر قرن ۲۰، رفتارهای ددمنشانه بشر طی سال های جنگ جهانی دوم را برخاسته از «نظوروزی»^۹ محض که از عصر روشنگری به جای مانده و گستره ای وسیع یافته توصیف می کند.^{۱۰}

یونگ مبلغ مکتب دینی خاصی نبود اما پیام او در روان شناسی دارای رنگ و بویی اخلاقی و دینی است. این ویژگی روان شناسی یونگ را می توان در کلام برخی از پیروان او نیز به وضوح دید. بی شک، هدف غایی در تلاش برای دستیابی به فردیت در روان شناسی یونگ، عبور از کثرت و رسیدن به وحدت است. رسیدن به وحدت می طلبد که فرد بر تضادهای درون خود که هر لحظه او را به سوی می کشد چیره شود و آرامش را تجربه کند. ولی فرآیند فرا رفتن از اضداد و احاطه یافتن بر آنها کار ساده ای نیست. یکی از نامدارترین روان شناسان مکتب یونگ، آسان ترین راه عبور از کثرت، رسیدن به وحدت و آرامش و در نتیجه دستیابی به توانایی در خُلق بیشتر [= قوه ابتکار بیشتر و بی نیازی از طمع ورزی به مال و ناموس غیر، یا ویران کردن طبیعت برای حفظ بقای خود] و خُلق برتر [= بی آزاری نسبت به دیگر موجودات و آوردن راحت به آنها، اعم از انسان، حیوان و نبات] را اینچنین بیان کرده است:

«چه کسی می تواند ادعا کند که بخش اعظم زندگی او به کشمکش درونی بین دوگانگی ها نمی گذرد؟ دوگانگی بین آنچه دلم می خواهد و آنچه وظیفه حکم می کند، بین بدی و خوبی، بین آنچه مغزم می گوید و آنچه قلبم می طلبد... و در جدال پرحرارت دوگانگی ها که کل وجود آدمی را در بر می گیرد، چه کسی می تواند یک گام از خود فاصله بگیرد و از تضاد درونی خود عبور کند و به وحدت برسد؟»

[فقط کسی می تواند چنین کند که] اولین گام برای آغاز سلوک باطنی را ذکر کلمه شهادت قرار دهد: «شهادت می دهم که خدا یکی است.»^{۱۱} میلیون ها تن از ما انسان ها در جهان هر روز این کلمه را بر زبان جاری می کنیم، اگر چه اکثر ما به اثرات عمیق و پیامدهای آن نمی اندیشیم. احساس و باور ما نسبت به دین و دیانت هر چه باشد، از منظر علم روان شناسی، معنی کلمه شهادت بسیار قابل توجه است. ابا تکرار این کلمه ما هر بار به خود یادآور می شویم که [فقط و فقط یک «من» وجود دارد. فقط یک مبدأ و یک مأخذ وجود دارد. او واحدی است که تمام کثرت های زندگی از اوست و به او باز می گردد.

با یاد کردن این اصل ما به خود متذکر می شویم که هر دوگانگی و تضاد که با آن روبرویم و هر اختلاف و درگیری که در خودمان تجربه می کنیم، همگی شاخه هایی از یک درخت واحد است. بدون اعتقاد راسخ به این وحدانیت ما بی پناهییم... بدون این تکیه گاه، کثرت درونی، ما را به ستوه خواهد آورد. شهادت به یگانگی خدا به ما می آموزد که تمام این انگیزه ها و انرژی های درونی که ما را به این سو و آن سو می کشد از یک منبع یگانه و یکپارچه جاری است و ما سررشته همه این تمایلات را می توانیم به او بازگردانیم. یکی از راه های انجام این کار این است که ابا ذکر شهادت، از طریق سلوک باطنی، با شهامت و اطمینان خاطر وارد جهان کثرت و دوگانگی های درون خود شویم [و معنی رخداد آنها را بطلبیم].^{۱۲}

روان شناسان پیرو یونگ، پژوهاک تصدیق کننده پیام معنوی استاد خود را در بسیاری از فرهنگ های کهن و آثار ادبی و درونکاوانه آنها باز شناخته اند. کما اینکه بسیاری از ایشان به داستان ها و اشعار فارسی به عنوان مصادیقی از راهنمایی برای دستیابی به فردیت اشاره می کنند.^{۱۳} جالب توجه ما ایرانیان اینکه یکی از مصادیق پرترفدار در بین این روان شناسان، «منطق الطیر» عطار است. در این داستان، تعداد کثیری از پرندگان عزم دیدن پادشاه خود سیمرغ را می کنند ولی در نهایت، طی سفری خطرناک و طاقت فرسا، فقط سی تن از آنان به مقصد می رسند. ایشان در می یابند که در این سفر، پس از عبور از هفت منزل درونی، نهایت کار آنان یافتن سیمرغ در درون خود آنهاست. بسیاری از روان شناسان مکتب یونگ این داستان را یکی از زیباترین متون در توصیف راه دستیابی به ناخودآگاه جمعی و فردیت می دانند.^{۱۴}

یکی از مشهورترین شعرای معاصر غرب، متأثر از روان شناسی یونگ، بر خود لازم دیده است که دستیابی به فردیت از طریق آثار شعرای ایرانی و دیگر آثار منظوم در تمدن های کهن جهان را برای انگلیسی زبانان امروز مهیا سازد. از میان شعرای ایرانی او برخی از اشعار حافظ و مولانا را ترجمه کرده است.^{۱۵}

از این رو می توان تئوری دستیابی به فردیت به زبان یونگ را ویرایشی جدید، متناسب با درک علمی نسل حاضر، از آرمانی کهن متعلق به پیشینه تمدنی بشر دانست که پیش از این، به نثر و به نظم، توسط عرفا و شعرا در جوامع مختلف بیان شده است. معمولاً روان شناسان پیرو یونگ تجربه فردیت و آگاه شدن به عالمی که فرای تضادهاست را تجربه «بیداری» می نامند. اگر چه این تجربه هر بار که رخ می دهد لحظه ای بیش طول نمی کشد، اما به تدریج بر سالک معلوم می گردد که جهانی ورای جهان حس نیز هست که او می تواند (و می خواهد) با آن مکرراً ارتباط برقرار کند.^{۱۶} یونگ برقراری ارتباط با این جهان را برای سلامت جسمانی و روانی فرد و کل جامعه مطلقاً ضروری می داند و ایجاد این ارتباط را توسط چیزی به نام «کهن الگو»^{۱۷} امکانپذیر می بیند.

منظور از کهن الگوها، مجموعه ای از مفاهیم است که در تمامی جوامع انسانی مشترک اند. این مفاهیم معمولاً در قالب نمادهایی بیان می شوند که در هر فرهنگ شکل متفاوتی می یابد اما در بسیاری از موارد این نمادها به اندازه ای به هم شبیه اند که می توان آنها را قابل مقایسه خواند. از منظر روان شناسی یونگ، همانطور که اندام های مختلف تن آدمی در تمامی انسان ها مشترک اند و به جسم او ساختار داده و حیات سالم او را میسر کرده است، مفاهیمی که کهن الگو خوانده می شود نیز در روان آدمیان مشترک است و بدون آگاهی از آنها، انسان نمی تواند از روان و رفتاری سالم برخوردار باشد.

همانطور که قبلاً اشاره شد، یونگ یافته های روان شناختی خود را از دو منبع به دست آورد، یکی از مطالعه فرهنگ های مختلف جهان و دیگری از طریق درونکاو خود و بیمارانش. او با مقایسه این یافته ها با هم پی برد که بسیاری از صورت ها و بینش هایی که در رؤیایا به خواب افراد می آیند و یا در بیداری از طریق «تخیل فعال»^{۱۸} به نظر آنها می رسند دارای وجوه مشترکی با صوری هستند که در افسانه ها و اسطوره های گردآوری شده از فرهنگ های مختلف جهان دیده می شود. و این تصاویر مشابه جملگی اشاره به مفاهیمی خاص دارند. کشف «ناخودآگاه جمعی» از سوی یونگ به عنوان بخش مشترکی از روان بشر که شامل همه این مفاهیم است برخاسته از مطالعه همین مجموعه گسترده از یافته های فرهنگی از بیرون، و یافته های روان شناختی از درون افراد است.

حال برای روشن تر شدن ارتباط بین افسانه ها و اسطوره ها با کهن الگوها از یک سو و فرآیند دستیابی به فردیت توسط افراد از سوی دیگر، می طلبد که به تفاوت بین «علامت» و «نماد» توجه کنیم: از دیدگاه روان شناسی یونگ، کلمات، علامت (یا نشانه) اند. ما از کلمات برای اشاره به چیزهای محسوس استفاده می کنیم. مثلاً کلمه «دوچرخه» تصویر دوچرخه را در ذهن ما تداعی می کند. اما نماد، که مثال یا سمبل نیز خوانده می شود، برای اشاره به چیزهایی است که قابل درک از طریق حس نیستند. مثلاً در بسیاری از جوامع، مفاهیمی چون باروری، حاصلخیزی و برکت، با مجسمه یا نگاره ای از زنی با سینه هایی بزرگ و پر شیر یا مادری همراه با کودکی شیرخوار به تصویر کشیده شده است.

اما علاوه بر پیکرتراشی ها یا حجاری ها و نگارگری های روی سفال و نظایر اینها، اشعار، افسانه ها، اسطوره ها و دیگر داستان ها نیز حامل کهن الگوها هستند. و این وقتی رخ می دهد که نشانه های زبانی - یعنی همان کلمات - در کنار هم ردیف می شوند و شعری یا داستانی را می سرایند و از این رهگذر تصاویری در ذهن خواننده به وجود می آورند. مثلاً داستان هابیل و قابیل که در قرآن آمده است حامل کهن الگوی «برادر بدخواه» است که در بسیاری از افسانه های کهن نیز با عناوینی چون «برادر خیر و برادر شر» آمده است.^{۱۹} از طریق این داستان هاست که ذهن کودک و نوجوان با مفاهیمی غیر ملموس اما به غایت واقعی نظیر این آشنا می شود و می آموزد که ویژگی های نیک و بد اخلاقی در انسان ها چگونه است. شاید او هرگز برادری بدخواه نداشته باشد، اما با شنیدن داستان هایی نظیر این او در می یابد که چگونه فروپاشی اخلاقی «برادر شر» در رفتار با دیگران، می تواند سرانجام زشت و پشیمان کننده ای در زندگی خود او داشته باشد؛ سرانجامی که به هر قیمتی باید از آن پرهیز کند.

اما این داستان درس مهم دیگری نیز در بر دارد و آن درسی است که از توانایی شنونده در تصور کردن دو برادر از نگاهی بالاتر به دست می آید. وقتی از بالا به دو برادر و رفتار هر یک می نگریم، وجه تمایز دو برادر آشکار می

گردد: یکی در برابر خودبینی و حسد تسلیم شده و دیگری با سخاوت و جوانمردی بر خودبینی و حسد چیره گشته است. یکی سعادت خود را در نابودی برادر خود می بیند و دیگری همنشینی با برادر را عین سعادت می یابد. داستان هایی نظیر این نمایشگر وحدتی است که فایق آمدن بر دوگانگی ها می تواند در جامعه به وجود آورد و به ترویج اتحاد و همدلی، صلح و آرامش در جامعه بینجامد.

رؤیاهایی که ما در هنگام خواب می بینیم یا بینش های درونی (= بصایری) که در هنگام بیداری از طریق تخیل فعال به ذهن ما خطور می کند نیز مجموعه ای از کهن الگوها هستند که از اعماق ناخودآگاه جمعی ما می جوشند و به صورت تصویری وارد روان آگاه ما می گردند. دستیابی به فردیت به انسان کمک می کند که اهمیت این تصاویر را درک کند، به آنها توجه کند و سپس مجدانه در صدد فهم معنی وحدت زای آنها برآید.

قاعداً بخشی از کار روانکاو و روان پزشکان، کمک به بیمارانی است که از ناملايماتِ روانی رنج می برند و در این راستا، دستیابی به فردیت می تواند برای اینگونه بیماران آرامشی درونی به همراه داشته باشد. اما دستیابی به فردیت و آگاهی از کهن الگوها و توانایی برقرار کردن ارتباط با ناخودآگاه جمعی چه سودی برای انسان هایی که از لحاظ روانی سالم اند دارد؟ این دقیقاً سؤالی است که روان شناسی یونگ را از دیگر مکاتب های روان شناسی جدا می کند. روان شناسان پیرو یونگ معتقدند که در غیاب آگاهی از وجود ناخودآگاه و هدایت های آن، جهلی که بر روان آدمی سایه می افکند و او را هر چه بیشتر به سوی فردگرایی سوق می دهد، کل جامعه را به تباهی خواهد کشاند. از این دیدگاه، دستیابی به فردیت و میوه های آن، یعنی خُلُق برتر و خُلُق بیشتر در جوامع بشری، در گرو: (۱) پی بردن به وجود عالم درون و (۲) درک معنی کهن الگوها می است که از آن به ما می رسد. و این آگاهی نه تنها علاجی راهگشا برای بیماران روان پریش، بلکه علاجی معنوی برای بحران های اجتماعی و زیست محیطی پرشماری است که فردگرایی بشر در عصر حاضر بر او تحمیل کرده است.

کشف وجه مشترک رؤیاهای بینش های درونی و نمادهای موجود در ادبیات داستانی کهن - که همان مفاهیم مشترک بین انسان هاست - موجب شده که روان شناسان مکتب یونگ، افسانه ها را وسیله ای مؤثر و ضروری برای کشف معنی صور درونی افراد شناسایی کنند. آشنایی فرد با این معانی، در هر رسانه باطنی که خود را نمایان کند - رؤیا یا تخیل فعال - انسان را با الفبای برقراری ارتباط با عالم درون آشنا می سازد.

علاوه بر داستان و داستان سرایی، روان شناسان مکتب یونگ به روش های دیگری برای برقرار کردن ارتباط با عالم درون و دریافت و درک پیام های به دست آمده از ناخودآگاه جمعی دست یافته اند که از موضوع اصلی این نوشته که به ارتباط بین دستیابی به فردیت و داستان مربوط می شود خارج است. اما به عنوان نکته ای پایانی در این مقدمه، تأکید بر توجه جوامع تمدنی پیشامدرن به داستان و داستان سرایی بجاست. با علمی که هم اکنون از طریق روان شناسی تحلیلی کارل گوستاو یونگ (و یافته های علوم اعصاب)^{۲۰} به دست آمده، ما قادریم به ظرافت ها و شگفتی های بهره گیری از داستان در تعلیم و تربیت سنتی خردسالان (در مکتبخانه ها و در منازل توسط بزرگان فامیل) و در میان بزرگسالان (در مراسم نقالی و تغزیه خوانی) پی ببریم. در تاریخ تعلیم و تربیت سنتی در کشور ما (و به تبعیت از ما در کشورهای اطراف و در شبه قاره هند) در مکتبخانه ها، تعداد کثیری از داستان های عامیانه، افسانه ها و قصص انبیا خوانده می شد. در مقایسه با دیگر متون، ادبیات داستانی بیشترین حجم از مواد درسی این

نهادهای تربیتی را شامل می‌شد.^{۲۱} متناسب با سن کودک، ابتدا از داستان‌های کوتاه و ساده و سپس از داستان‌های بلندتر و پیچیده‌تر استفاده می‌شد.^{۲۲} یعنی در این نهادهای بومی تعلیم و تربیت، پس از یادگیری الفبای فارسی برای خواندن، کودک فوراً از این مهارتِ نوآموخته خود برای یادگیری الفبای درکِ باطنی بهره‌مند می‌شد. چرا؟ تا در جهانی که در آن هرگز آگاهی یا کنترلی بر رخدادهای ساعت یا روز بعد نبوده و نیست، او بتواند انسانی با خلاقیت بیشتر و خُلق برتر گردد. تا با اعتماد به نفس بیشتر با مسایل زندگی درگیر شود و بدون اینکه به دیگران ستم کند، بر مشکلات خود فایز آید.^{۲۳}

سخنرانی جیمز نوول

این مقدمه بر ارتباط بین روان‌شناسی کارل گوستاو یونگ و افسانه‌های کهن را با نقل قولی از «ماری لویز فون فراننتس»^{۲۴}، که یکی از نزدیک‌ترین شاگردان و همکاران دکتر یونگ بود و گرایش خاصی به مطالعه افسانه‌ها از منظر روان‌شناسی یونگ پیدا کرد، آغاز می‌کنیم:

«افسانه‌ها ساده‌ترین و خالص‌ترین نشانگر فرآیندهایی است که در روان ما، در سطح خودآگاهِ جمعی، صورت می‌گیرد. و از این روست که اهمیت افسانه‌ها برای بررسی علمی ناخودآگاه [جمعی] بشر از دیگر ادبیات بیشتر است. افسانه‌ها شامل کهن‌الگوهای روان بشر در ساده‌ترین، عریان‌ترین و خلاصه‌ترین فرم خودند. وقتی که کهن‌الگوها تا این حد خالص‌اند، تصاویری که از آنها به دست می‌آید بهترین سرنخ‌ها جهت پیگیری آنچه در ناخودآگاه ما رخ می‌دهد را فراهم می‌سازد. [برعکس] در اسطوره‌ها و دیگر ادبیات داستانی، ما با نمادهایی سر و کار داریم که در پوششی فرهنگی [از آن فرهنگ قومی یا محلی] پوشیده شده‌اند. اما در افسانه‌ها چنین نیست. افسانه‌ها کمتر تحت تأثیر ویرایش‌های آگاهانه و هدفمند فرهنگی و قومی قرار می‌گیرند و از این رو مطالعه افسانه‌ها برای دریافت انعکاسی روشن‌تر از الگوهای اساسی و بنیادین روان آدمی [که برخاسته از ناخودآگاه جمعی ماست] مناسب‌ترند.»

این روان‌شناس در جایی دیگر از کتاب خود با عنوان «تفسیر افسانه‌ها»^{۲۵} نقل قولی از یونگ آورده است که نشان می‌دهد که آنچه در بالا آمد دقیقاً برگرفته از نظرات استاد اوست. آنچه در این نقل قول‌ها می‌خوانیم، حداقل دو سؤال کلیدی در ذهن خواننده به وجود می‌آورد: ناخودآگاه جمعی چیست؟ و کهن‌الگو کدام است؟ این دو اصطلاح حتی برای برخی از افرادی که کم و بیش با روان‌شناسی یونگ آشنایی دارند نیز چنان که باید روشن نیست. برای درک روشن این دو اصطلاح باید ابتدا نگاهی دقیق‌تر به ساختار روان آدمی از منظر یونگ بیفکنیم. به نقل از دکتر یونگ:

«جوجه در هنگام بیرون آمدن از تخم تابع راه و روشی خاص است که بخشی از ذات اوست. چنین گام‌های سنجیده‌ای را می‌توان در فرآیندهای دقیق زندگی دیگر حیوانات نیز مشاهده کرد. مثلاً پرنده‌گان در ساخت آشیانه خود از راه و روشی دقیق و مشخص پیروی می‌کنند. چگونگی جهت‌یابی مارماهی‌هایی که هر ساله به برمودا مهاجرت می‌کند نیز مهارتی ذاتی است که این جانوران از آن به دقت پیروی می‌کنند. از سوی دیگر می

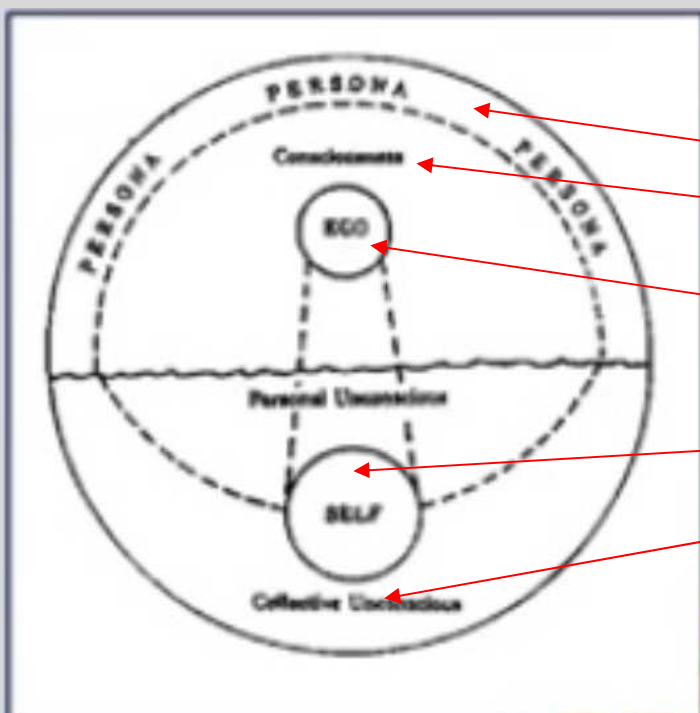
بینیم که نوعی زنبور زرد دقیقاً می داند که در کدام نقطه از بدن هزارپا باید به او نیش بزند تا حرکت تمامی پاهای این جانور همزمان مختل گردد! اینها همه بخشی از الگوهای رفتاری ذاتی این موجودات است. کهن الگوها ای موجود در ناخودآگاه جمعی بشر[نیز بخشی از انسان بودن ماست که می تواند از طرق علمی مورد بررسی قرار گیرد. ناخودآگاه جمعی ما همان بخشی از ذات ماست که بر رفتار ما [بیشترین] تأثیر را دارد.»^{۲۶}

با شنیدن پاسخ به این سؤال یک سری سؤالات جدید برای شنونده مطرح شود: مثلاً جا دارد که حالا بپرسیم:

- چرا ما باید در مورد کهن الگوها و ناخودآگاه جمعی [که در برگرفته این کهن الگوهاست] بیشتر بدانیم؟
- دانستن این دو دقیقاً چه نفعی به حال ما دارد؟ یا اینکه،
- چرا یونگ و فون فانتنس افسانه های جن و پری را «ساده ترین و خالص ترین نشانگرهای فرآیندهای روان ما در سطح ناخودآگاه جمعی» معرفی کرده اند؟ یا اینکه،
- همه این نکته ها و بحث های روان شناختی یونگ دقیقاً به چه صورت با افسانه ها ربط پیدا می کند؟

در ادامه سعی می کنم که یک به یک به این سؤالات پاسخ بگویم. نخست، چرا «ساده ترین و خالص ترین نشانگرهای فرآیندهای روان ما در سطح ناخودآگاه جمعی» در افسانه هاست؟

افسانه ها از این جهت متفاوت اند که در حکایت کردن آنها ارتباطی دیالکتیکی بین قصه گو و شنونده برقرار می شود. در دویست سال اخیر، افسانه ها را نیز مثل سایر ادبیات داستانی به صورت مکتوب درآورده اند، اما این داستان ها اساساً برخاسته از فرهنگی شفاهی اند. مادامی که قصه گو افسانه ای را تعریف می کند، خود تحت تأثیر ناخودآگاه عناصر آن قرار می گیرد. یعنی به همان اندازه که شنونده از رخدادها و فراز و نشیب های قصه متأثر می شود، داستان بر ناخودآگاه قصه گو نیز نافذ است. از این رو، هر بار که داستانی گفته می شود، یعنی مجدداً به خاطر آورده و بیان می گردد، دوباره به آن شکل داده می شود. و این یعنی هر بار، داستان با ویرایشی قدری متفاوت به شنندگان منتقل می گردد. در این ویرایش های جدید معمولاً برجسته ترین اجزای داستان، که از نظر خیالی و احساسی پرارزش و جذاب اند، نگه داشته می شوند و تکرار می گردند چون همین بخش هاست که بیشترین تأثیر را بر ناخودآگاه گوینده و شنونده دارند. در مقایسه با افسانه ها، جزییات اسطوره ها یا قصص پیامبران را قصه گو نمی تواند به این سادگی تغییر دهد.



پرسونا (نقاب اجتماعی)

خودآگاهی

خود آگاه

خود ناخودآگاه

ناخودآگاه جمعی

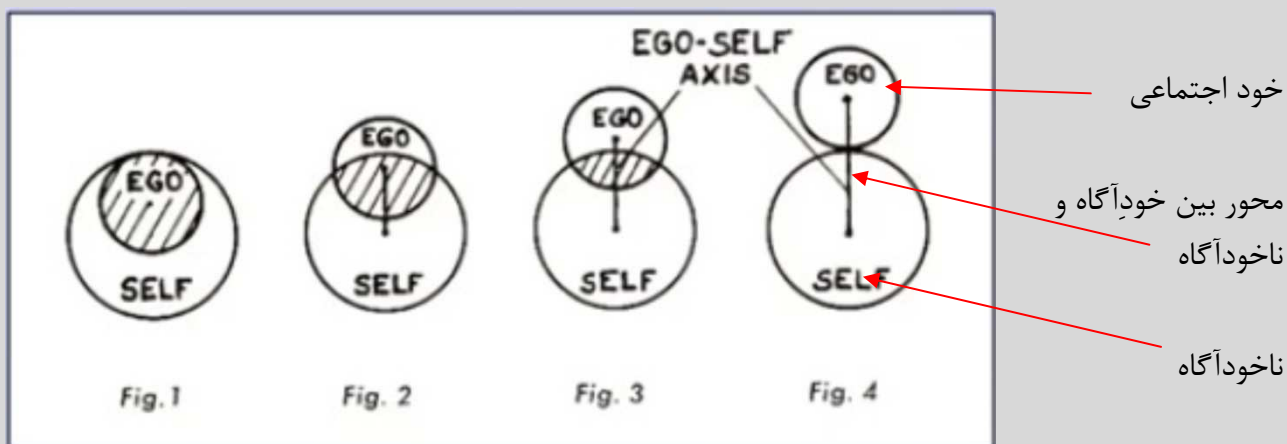
حال قبل از اینکه بحث افسانه‌ها و روان‌شناسی یونگ را بیشتر پی بگیریم، لازم است که با معرفی درک خاص یونگ از ساختار روان آدمی، جایگاه کهن الگو و ناخودآگاه جمعی را روشن تر کنیم.

از دیدگاه یونگ، هدف از تحلیل روان‌شناختی یا همان تراپی، ایجاد ارتباطی مستمر بین دو سیستم آگاه و ناخودآگاه روان شخص است. به اعتقاد وی، برقراری این ارتباط، فرآیندی دو مرحله‌ای است. یونگ این فرآیند را «دستیابی به فردیت» نام نهاده است.

اولین مرحله در این فرآیند، درک تفاوت بین «خود آگاه»^{۲۷} و «خود ناخودآگاه»^{۲۸} است. شناخت این تفاوت، در واقع کسب توانایی تدریجی فرد در تمیز دادن بین خود ظاهری - یعنی همان شخصیت اجتماعی من - و بخش باطنی روان من است که به صورت ناخودآگاه بر رفتار من اثرگذار است. شناخت تمایز بین این دو در مرحله اول فرآیند دستیابی به فردیت، موجب می‌شود که ساختار من اجتماعی فرد قوی گردد تا او بتواند در فعالیت‌هایی که در جامعه برای تأمین نیازهای اساسی زندگی خود انجام می‌دهد، مثل کار، تعهدات خانوادگی و اجتماعی و غیره، کارآمد باشد.

مرحله دوم فرآیند دستیابی به فردیت این است که خود اجتماعی پس از اینکه شخصیت اجتماعی اش را به دست آورد، از وجود خود ناخودآگاه غافل نشود و درک کند که کهن الگوهایی که در ناخودآگاه او وجود دارند حامل پیام‌ها، احساسات و انگیزه‌هایی است که به طور ناخودآگاه بر رفتارهای وی اثرگذار و تعیین‌کننده‌اند.

فرآیند دستیابی به فردیت را می‌توان به زبان تصویر بدین صورت ترسیم کرد:



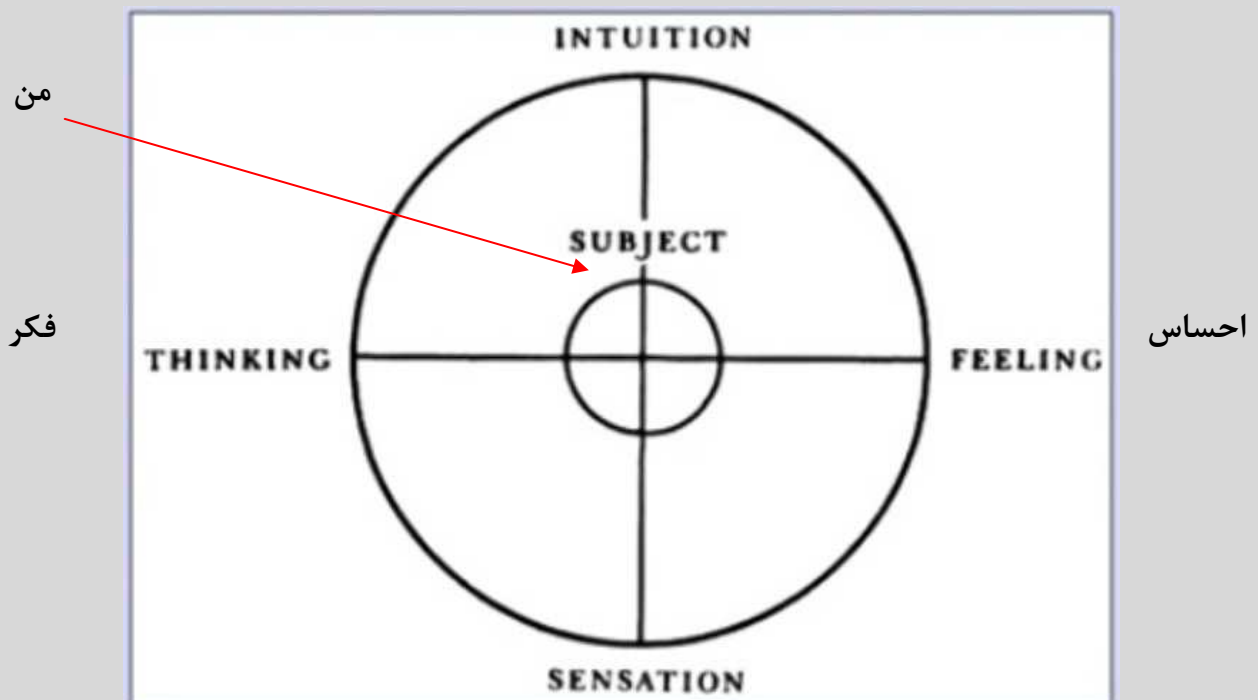
پس، از دیدگاه یونگ، عبارت «دستیابی به فردیت» اشاره به شناخت تدریجی خود اجتماعی از ناخودآگاه و تمیز دادن بین این دو دارد. به نقل از یونگ:

«در فرآیند شکل‌گیری خود اجتماعی، فرد نقاب‌هایی برای خود به وجود می‌آورد که هویت اجتماعی او را تشکیل می‌دهد. هدف از دستیابی به فردیت از یک سو زدودن این نقاب‌ها - یا همان «پرسونا»^{۲۹} - است. و از سوی دیگر، اشراف پیدا کردن به وجود صوری است که از جانب ناخودآگاه بر ذهنیت و رفتار او تأثیری عظیم اما نامحسوس دارد.»^{۳۰}

توضیح بیشتر اینکه، همانطور که نمودار بالا نشان می‌دهد، دستیابی به فردیت فرآیندی تدریجی است که طی آن، خود اجتماعی از کهن‌الگویی که همان خود ناخودآگاه است خروج می‌کند. [از نظر روانی و در عالم ظاهر] در ابتدای زندگی نیز، کودک تا مدتی پیوستگی روانی خاصی با مادر خود دارد. ولی می‌بینیم که به تدریج با رشد بیشتر، کودک هویتی مستقل و جدا از مادر پیدا می‌کند به طوری که او خود را به عنوان شخصی مجزا از پدر و مادر می‌شناسد. ولی فرآیند شکل‌گیری «خود» در محیط خانواده و جامعه، با شکلی‌گیری چیزی به نام پرسونا توأم است که اصطلاحاً نقاب‌های شخصیتی فرد در رویارویی با دیگران محسوب می‌شود. بخشی از فرآیند دستیابی به فردیت، زدودن این نقاب‌هاست و بخش دیگر، معرفت پیدا کردن به صور درونی و سپس تلاش برای فهم معانی این تصاویر است. و این دقیقاً مرحله‌ای از دستیابی به فردیت است که می‌توان برای عبور از آن از افسانه‌ها (و اسطوره‌ها و قصص انبیا و غیره) کمک گرفت. از نظر یونگ، درون آدمی [همانند جسم او] دارای ساختاری است. و ادبیات داستانی کهن برای انسان مهم‌اند چون انعکاسی از ژرفای باطن اویند که [از طریق زبان] به بیرون فکنده و بدین صورت نمایشگر محسوس از ساختار ناخودآگاه بشر شده‌اند. برای اینکه عملکرد افسانه‌ها در آشکار کردن ساختار ناخودآگاه روشن‌تر بیان شود لازم است که در اینجا نکاتی چند در مورد تیپ‌شناسی شخصیتی از منظر یونگ مطرح شود.

www.eabbassi.ir

شهود/اشراق



حس

در روان‌شناسی یونگ، نفوذ ناخودآگاه در افکار و رفتار فرد به مراتب بیشتر از تأثیر خود آگاه است. اما در فرآیند دستیابی به فردیت، خود آگاه فرد نقشی اساسی در راه یافتن به ناخودآگاه دارد. از این رو تعجب آور نیست که یونگ بحث مفصلی پیرامون تیپ‌شناسی شخصیتی افراد ارائه کرده است. درک تیپ‌شناسی یونگ نشان می‌دهد که چرا تلاش برای رسیدن به نوعی تعادل در شخصیت، نقشی کلیدی در برقراری ارتباط خود آگاه با ناخودآگاه جمعی دارد.

یونگ باور داشت که تئوری‌های روان‌شناسانی چون [زیگموند] فروید^{۳۱} و [آلفرد] آدلر^{۳۲} برای شناخت روان آدمی ارزشمند اما ناقص اند. او معتقد بود که روان آدمی خیلی پیچیده تر از آن است که فقط با انگیزه‌هایی که به تمایلات یا سرخوردگی‌های جنسی مربوط می‌شود قابل درک و مطالعه باشد. او کوشید تا این نقیصه در تئوری‌های موجود برای ریشه‌یابی روانی افکار و رفتار افراد را با تیپ‌شناسی خود آگاه جبران کند.

در این تلاش او دو نوع کلی شخصیتی شناسایی کرد: درون‌گرا^{۳۳} و برون‌گرا^{۳۴}. یونگ این دو رویکرد کلی افراد به محیط اجتماعی خود را «نگرش»^{۳۵} نام نهاد. اما صرف‌نظر از این دو نگرش کلی، افراد ممکن است به یکی از چهار «عملکرد»^{۳۶} ذهن خود تمایل بیشتری داشته باشند. برخی از افراد احساسی‌اند، برخی حسی مسلک‌اند، برخی دیگر منطقی و برخی شهودی‌اند.

در فرهنگ ما [= فرهنگ مدرن غرب]، عملکرد فکری و منطقی پسندیده تر محسوب می‌شود. مردم تمایل داشتن به این توانایی ذهنی [و استفاده کردن از آن] را بر دیگر عملکردها ترجیح می‌دهند و از این رو، در جامعه نیز پرورش این توانایی در افراد بیشتر تشویق می‌شود. اما برعکس، به عملکرد احساسی، که در نقطه مقابل عملکرد فکری و منطقی قرار دارد، توجه زیادی نمی‌شود. به طور کلی، از منظر تیپ‌شناسی یونگ، اگر کسی بیشترین تمایل را به فکر و منطق در شناخت و تصمیم‌گیری داشته باشد، عملکرد احساسی که در نقطه مقابل قرار می‌گیرد، ضعیف‌ترین توانایی‌ها و تمایلات اوست. برای چنین شخصی، عملکرد شهودی و حسی در مقام‌های دوم و سوم قرار می‌گیرد. پس بدین ترتیب، با در نظر گرفتن دو نوع کلی شخصیتی - یعنی درونگرا و برونگرا - در مجموع یونگ هشت تیپ شخصیتی تعریف کرد.

در مباحث مدیریت پرسنل و کارگزینی معمولاً به تیپ‌شناسی‌های شخصیتی از این منظر نگاه می‌کنند که مثلاً برای کارهایی که مستلزم تفکر است و با ارباب رجوع سرو کار دارد، حتماً از افرادی استفاده کنند که [برونگرایند و علاوه بر این] تمایل و توان بیشتری در استفاده از عملکرد فکری و منطقی ذهن خود دارند. اما از منظر یونگ و فون فرانتس [که دغدغه خودشناسی و دستیابی به فردیت را داشتند] تیپ‌شناسی کاربرد کاملاً متفاوتی دارد. از منظر ایشان، دستیابی به فردیت یعنی کامل شدن روان آدمی و اگر ما بخواهیم که دارای روان کاملی باشیم لازم است که به نحوی متعادل و برابر از فوائد هر چهار عملکرد ذهن خود بهره‌مند شویم و فقط به صورتی افراطی و نامتعادل به سوی یکی از این عملکردها متمایل نباشیم. چرا که فقط با برقراری این تعادل است که فرد می‌تواند به طور مؤثر با ناخودآگاه خود ارتباط برقرار کند. پس یعنی اگر من کمی بیش از حد «منطقی» ام، باید سعی کنم که روی عملکرد «احساسی» شخصیتم بیشتر کار کنم و به آن نزدیک تر شوم و از آن در روابطم با دیگران - به ویژه با نزدیکان در خانواده - بهره ببرم. و همچنین در کار کردن با دیگر عملکردها، حسی و شهودی نیز غفلت نورزم.

حالا شاید بپرسید که چرا من روی ساختار ذهن آدمی در ارتباط با تیپ‌شناسی شخصیت‌ها تا این حد مکث کرده‌ام؟ جواب من به این سؤال این است که می‌خواهم مصداقی از بهره‌گیری از افسانه برای شناخت بهتر روان آدمی را به عنوان مثال بیاورم تا نقش ادبیات داستانی در خودشناسی روشن‌تر شود:

در کتاب «تفسیر افسانه‌ها»، ماری لویز فون فانتس افسانه‌ای به نام «سه پر»^{۳۷} را مفصلاً تفسیر کرده است. سه پر داستان پادشاه پیری است که سه پسر دارد. او می‌خواهد آنها را بیازماید تا لایق‌ترین را برای جانشینی خود انتخاب کند. ظاهراً دو تا از پسران او زرنگ اند اما سومی، که کوچکترین آنهاست، غالباً ساکت است و به نظر نمی‌رسد که خیلی دانا باشد و به همین خاطر او را «ساده لوح»^{۳۸} می‌خوانند.

توجه کنیم که در این داستان اگر خود پادشاه را نیز به حساب آوریم، چهار شخصیت وجود دارد؛ این چهار شخصیت را تمثیلی برای چهار عملکرد روان آدمی - یعنی فکر، احساس، حس و شهود - که در بالا آوردیم در نظر بگیریم: به ترتیب، پادشاه، مثالی برای عملکرد غالب در فرد است (کهنه و فرسوده از فرط استفاده). دو پسر بزرگتر پادشاه به ترتیب توانایی‌های دوم و سوم اویند و ساده لوح نیز تمثیلی برای آن عملکرد چهارم است که ضعیف‌ترین و مغفول‌مانده‌ترین آنهاست. دو پسر به اصطلاح زرنگ‌تر پادشاه ادر مسابقه‌هایی که پدر برایشان مطرح می‌کند کاهلی می‌کنند چون انتظار ندارند که برادر کوچک و ساده لوح آنها از پس کاری که به هر سه آنها محول شده برآید و به همین خاطر هر بار بدون اینکه زحمتی بکشند فرصت را از دست می‌دهند. برعکس، ساده لوح با همه ساده لوحی ظاهری‌اش در هر مسابقه با بهترین نتیجه ممکن پادشاه را شگفت زده می‌کند و نهایتاً تاج شاهی را به سر می‌گذارد و با درایت سلطنت می‌کند.

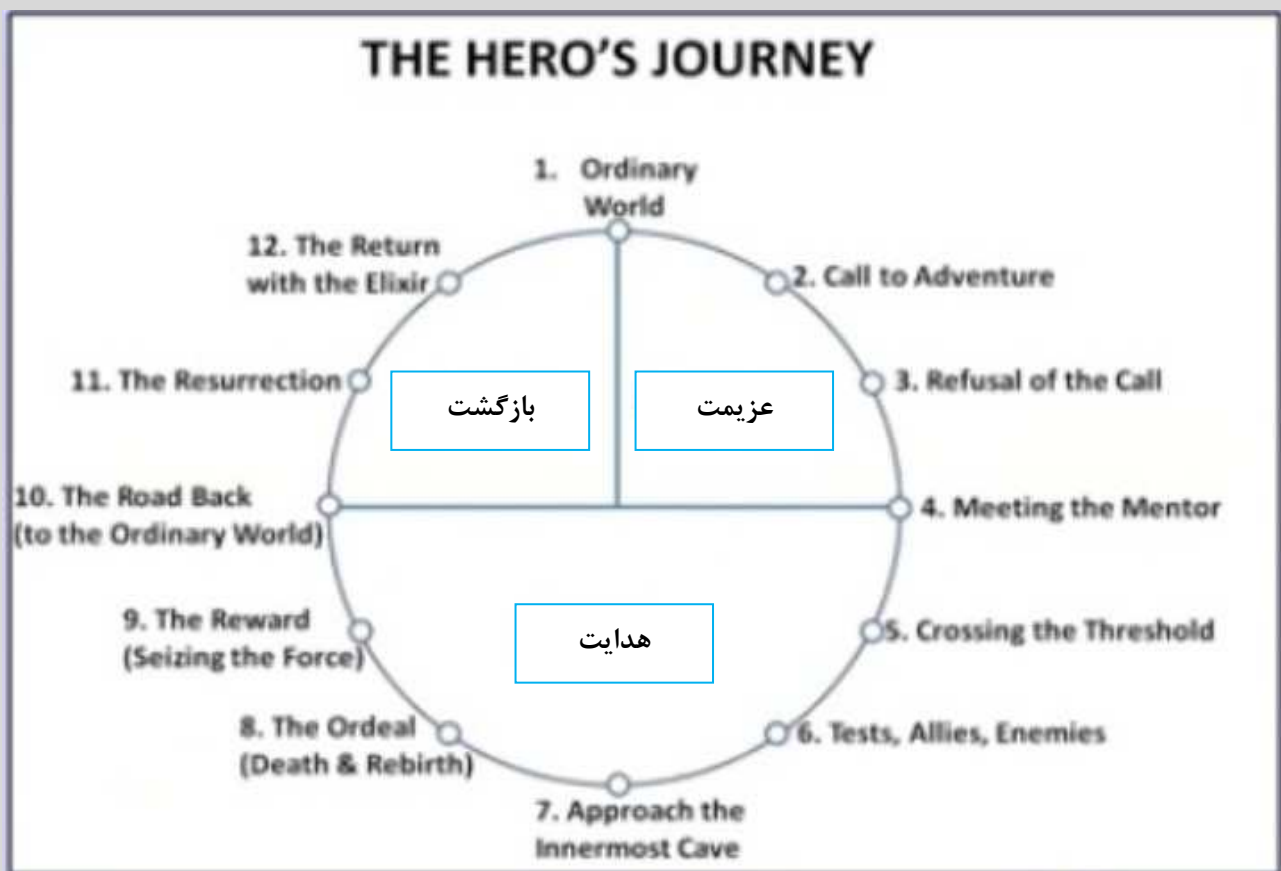
ضعیف‌ترین و مغفول‌مانده‌ترین عملکرد شخصیتی ما نیز به همین سیاق عمل می‌کند. این توانایی شاید به طور ناشیانه و بدون اطمینان خاطر کافی وارد میدان عمل شود، اما با تمرین بیشتر این عملکرد به راه می‌افتد و با تعادلی که در ضمیر فرد بدین صورت به وجود می‌آورد، نتایج [نواورانه و] معجزه‌آسایی از خود به جای می‌گذارد.

حالا اجازه بدهید که به فرآیند دو مرحله‌ای «دستیابی به فردیت» بازگردیم. با جزییاتی که تا اینجا صحبت مطرح کردیم می‌توانیم به توضیح برخی ظرافت‌های این فرآیند بپردازیم. و همچنین توضیح بدهیم که اصلاً چرا تلاش آگاهانه فرد به منظور رسیدن به فردیت، برای خود او و کل جامعه مطلوب است.

وقتی ما در حال سلوک باطنی هستیم - یا در نقش یک روان‌شناس به سلوک باطنی شخص دیگری کمک می‌کنیم - ضروری است که بدانیم در حال حاضر بر روی چه مرحله‌ای - اول یا دوم - از فرآیند دستیابی به فردیت کار می‌کنیم. مقتضای مرحله اول این است که تمام تلاش ما متوجه پرورش نفس برای ایفای نقش‌های خارجی و اجتماعی او باشد تا در نتیجه این تلاش‌ها، شخصیتی اجتماعی - یا همان «پرسونا»- حاصل شود. مسلماً تلاش برای ایجاد چنین تحولی در روان شخص در مرحله نخست با آنچه در گام دوم این فرآیند باید اتفاق بیفتد متفاوت است. اما ناگفته نماند که دستیابی به خود اجتماعی در مرحله اول برای آغاز مرحله دوم کاملاً ضروری است. اما

برعکس مرحله نخست، مرحله دوم بیشتر بر توسعه رابطه خود آگاه با رخدادهای عالم درون تمرکز دارد و نه بر پرداختن به دغدغه ها و دلمشغولی های مرتبط با نقش های اجتماعی و روزمره فرد.

در نظر داشته باشیم که هر دو مرحله دستیابی به فردیت مستلزم نوعی رویارویی با ناخودآگاه است. و معمولاً آنچه در افسانه ها برای قهرمان داستان رخ می دهد بیانگر مراتب مختلف این رویارویی است. در واقع، بسیاری از این داستان ها حکایت سفری است که قهرمان داستان - در بیرون و درون خود - طی می کند و از این رهگذر به سطحی بالاتر از آگاهی و توانایی می رسد. خوب است که در اینجا به نموداری نگاه کنیم که برای توصیف مراحل مختلف این سفر ترسیم کرده اند:



سفر قهرمان داستان معمولاً در شرایطی عادی و روزمره آغاز می شود. (۱) ابتدا قهرمان فرصتی برای ورود به سفر پر ماجرای خود پیدا می کند (۲) اما آن را پس می زند (۳). اما پس از یافتن یک پیر یا راهنما، تصمیم به آغاز سفر می گیرد (۴). سپس تو گویی از آستانه بین دو عالم - عالم روزمره و عالم درون - عبور می کند (۵) و به یکباره با مسایل و مصائبی عجیب و غریب روبرو می شود (۶). در این شدايد، قهرمان داستان، دوستان و دشمنانی نیز پیدا می کند. رویارویی با مسایل او را مکرراً به پناه بردن به خلوت درون سوق می دهد (۷)، جایی که او فرآیند نوعی مرگ و تولد دوباره را تجربه می کند (۸). این تجربه با گرفتن نوعی جایزه یا یافتن نوعی گنج همراه است (۹). این جایزه یا گنج در واقع قدرتی ماورایی است که قهرمان داستان قبلاً فاقد آن بوده است. پس از یافتن گنج، معمولاً

قهرمان راه بازگشت را در پیش می‌گیرد (۱۰) تا دوباره به جهان عادی و زندگی روزمره خود بازگردد. اما در بازگشت، او با شخصی که قبل از سفر بوده کاملاً تفاوت دارد (۱۱). حالا او دارای «گنجی» است که چونان کیمیایی سحر آمیز او را در برابر مسایل زندگی مقاوم و توانا ساخته است. (۱۲)

سلوک ما در عالم درون بی‌شبهت به سفر قهرمانان افسانه‌ها نیست. خطر وقتی ما را تهدید می‌کند که به چالش‌هایی که ناخودآگاه بر سر راه ما می‌گذارد بی‌توجهی کنیم و معنی آنها را درک نکنیم. در رویارویی با مسایل زندگی، خود آگاه ما دارای تعصب‌ها و عقده‌هایی است که بر تصمیمات و رفتار ما اثر می‌گذارد. اگر ما مهارت‌های لازم برای مدیریت این عقده‌ها و تعصب‌ها را نداشته باشیم، قربانی یکی از دو مسئله زیر می‌شویم:

- ۱) هویت و شخصیت خود را بر یکی از کهن‌الگوها منطبق می‌سازیم یا
- ۲) کلاً از ناخودآگاه و کهن‌الگوهای آن بیگانه می‌شویم.

هر کدام از این حالات - یعنی چه انطباق هویتی با یکی از تضادهایی که کهن‌الگوها به وجود می‌آورند و چه بیگانگی کلی نسبت به ناخودآگاه و کهن‌الگوهای آن - خاستگاه مجموعه‌ای از مسایل و بیماری‌های روانی است که امروزه مبتلا به افراد و جوامع است. راه پرهیز از این دو دامگه بزرگ، برقراری گفتگو با ناخودآگاه است. و این گفتگو با ناخودآگاه و حفظ ارتباط با آن از پیگیری و تعبیر تصاویری امکانپذیر است که از دو منبع به آگاهی ما راه می‌یابند: ۱) رؤیاهای و ۲) تخیل فعال.

روش‌های دیگری نیز توسط دیگر روان‌شناسان پیرو یونگ به وجود آمده است که در شناخت کهن‌الگوها و درک درست معنی آنها و توجه به احساساتی که در ما دامن می‌زنند به ما کمک می‌کنند.^{۳۹} برقراری ارتباط با ناخودآگاه و شناخت کهن‌الگوها و درک تأثیر آنها بر ذهن و رفتار ما امری ضروری است چون چنانچه ما از این ضرورت غفلت کنیم، ناگزیر دچار دو مسئله می‌شویم:

- ۱) انطباق با یکی از کهن‌الگوها موجب می‌شود که ما خود را بسیار بزرگ‌تر و تواناتر از آنچه هستیم ببینیم. [اصطلاحاً دچار «تورم»^{۴۰} یا همان خود بزرگ بینی می‌شویم.] یا
- ۲) با احساس بیگانگی و جدایی از توانمندی‌های درونی، خود را فاقد هر گونه توانایی برای منشأ اثر بودن در زندگی حس کنیم.

تجلی مسئله اول در زندگی فرد شکل اضطراب و استرس بالا به خود می‌گیرد و تجلی مسئله دوم به شکل ناامیدی و افسردگی پدیدار می‌شود. اما وقتی که ما یادگرفتیم که ارتباطی سالم با ناخودآگاه برقرار کنیم و وقتی فرا گرفتیم که چگونه با تواضع و فروتنی تام به یادآوری‌های او گوش فرا دهیم و به آنها پاسخ‌های مؤثر بدهیم، آن زمان می‌توانیم به جرأت بگوییم که چیزی که «محور ارتباطی بین خود آگاه و ناخودآگاه» نام گرفته است را به وجود آورده ایم. این محور ارتباطی به ما اجازه می‌دهد که معنی و احساسات پشت کهن‌الگوها را دریابیم و از این راهنمایی‌ها در مرتبه آگاه‌روان خود - یعنی در جهان بیرون - به شیوه‌ای مبتکرانه بهره‌مند گردیم.

آنچه بیان شد مختصری بسیار اجمالی از تئوری دکتر یونگ پیرامون روان آدمی است. سعی کردم که با آوردن مثال هایی از افسانه ها جایگاه این داستان ها در شناخت کهن الگوها را روشن تر کنم. اما همه این گفته ها ما را به این سؤال باز می گرداند که قبلاً پرسیدیم: «چرا روان شناسان پیرو یونگ تا این اندازه به افسانه ها و اسطوره ها علاقمندند؟»

پاسخ به این پرسش را در مفهومی که «روش گسترشی»^۴ نام گرفته است می یابیم. برقراری محور خود آگاه با ناخودآگاه برخاسته از اقدام به گفتگو با ناخودآگاه و منتظر پاسخ نشستن است. همانطور که قبلاً هم اشاره شد روش های اصلی ورود به این گفتگو از دیدگاه یونگ، کار بر روی رؤیاهای، تصاویر و تخیلاتی است که از ژرفای ناخودآگاه به خاطر خود آگاه خطور می کند. اما پس از دریافت این تصاویر، درک معانی آنها به چه صورت انجام می شود؟ در اینجا است که افسانه ها و اسطوره ها به کمک ما می آیند. با مقایسه این تصاویر درونی با نمادها و سنبل هایی که در افسانه ها به تصویر کشیده شده است - فرآیندی که اصطلاحاً روش گسترشی نامیده شده - ما می توانیم در مورد معنی این صور بیندیشیم.

¹ این نوشته ترجمه متن سخنرانی روان شناس آمریکایی جیمز نوول در مورد افسانه ها و نقش آنها در روان شناسی کارل گوستاو یونگ، روان شناس مشهور سوئسی برای دستیابی به «فردیت» است. برای شنیدن این سخنرانی به زبان اصلی به آدرس اینترنتی زیر مراجعه نمایید:

- James Newell. 2019. Introduction to Jung and Fairy Tales. (accessed 24 March 2021)
www.youtube.com/watch?v=CV4-NDS_U7Q

² جهت آشنایی با نظریات برخی از این روان شناسان و نفوذ ایشان در طراحی نظام مدرن آموزش برای کنترل جوامع، نگاه کنید به: - اسفندیار عباسی. ۱۳۹۶. دکتری، نه لازم و نه کافی: مقاومت همه جانبه با «تحصیل کامل»، چرا و چگونه. سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» صص ۷۰-۶۳. (دسترسی ۱۷ فروردین ۱۴۰۰)

www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_phdnotnecessaryAbbassi.pdf

³ analytical psychology

⁴ feelings, thinking, sensation, intuition

⁵ کارل گوستاو یونگ از شیفتگی متفکران معاصر خود نسبت به علم و نظروزی کاملاً آگاه بود و از این رو می کوشید تا نتایج مطالعات خود پیرامون روان آدمی و مشکلات روانی مردم در عصر خویش را با اتکا به رویکردی علمی ارائه کند. اما مطالعه روان آدمی، که چیزی متفاوتی است، با رویکرد علمی که همواره بر اندازه گیری چیزها در عالم ماده و بُعد متمرکز است، سنخیت ندارد. از این رو آقای یونگ با مطالعه تطبیقی خود - یعنی از یک سو مطالعه فرهنگ های کهن جهان و اعتقادات دینی و معنوی مردم در این فرهنگ ها و از سوی دیگر مطالعه تحولات درونی خود و دیگران - گامی ارزنده در شناخت علمی روان بشر برداشته است که از طریق آن نه تنها اعضای نسل امروز - که همواره مشتاق پی بردن به توجیهات علمی پدیده هایند - می توانند در مورد سلوک باطنی با هم گفتگو کنند بلکه قادر خواهند بود که به جایگاه رفیع شریعت و معارف دینی در تمدن بشر بیندیشند.

از تجارب دگرگون کننده آقای یونگ در تعامل با اقوام بومی، حکایت دو نمونه زیر خالی از لطف نیست:

- - در سال ۱۹۲۵، وقتی که یونگ ۵۰ سال بیش نداشت، به قریه تائوس در ایالت نیومکزیکو [در ایالات متحده] سفر کرد. در این سفر، او برای اولین بار با انسان هایی آشنا شد که سفیدپوست نبودند. رئیس قبیله سرخپوستانی که در آنجا زندگی می کردند مردی به نام «اوچویه بیانو» (= دریا-دریاچه) بود که با او از مشاهدات خود در مورد سفیدپوستان سخن گفت. «سفیدپوستان خیلی بی رحم اند. لب هایی نازک، بینی هایی تیز و صورت هایی پر چین و چروک دارند. چشمانی بی حیا دارند که به همه چیز خیره می نگرند؛ انگار که همیشه به دنبال چیزی برای تصاحب کردن اند. راستی، به دنبال چه می گردند؟ سفیدپوستان همیشه دستشان دراز است و چیزی

می خواهند. آنها همیشه بی قرار و ناراحت اند. ما رفتار آنها را درک نمی کنیم و فکر می کنیم که دیوانه اند.» این گفته رئیس بیانو یونگ را کنجکاو کرد به طوری که از او پرسید که مشخصاً چرا او فکر می کند که همه سفیدپوستان دیوانه اند.

رئیس بیانو در پاسخ گفت: «سفیدپوستان می گویند که با سرشان فکر می کنند.» یونگ با تعجب گفت: «خُب اینکه مسلم است. مگر شماها با چی فکر می کنید؟!» او چوپیه بیانو با انگشت به سینه اش اشاره کرد و گفت: «با قلبمان.»

یونگ در زندگینامه خود نقل می کند که چگونه این گفتگو سرآغاز تفکرات طولانی در وی شد. برای نخستین بار یک غیرسفیدپوست برای او تصویری کامل و واقعی از سفیدپوستان کشیده بود. او تازه پی برد که تا چه حد استعمار بر روان و بینش خود او اثرگذار بوده است. «انگار تا آن لحظه از خودم و سایر سفیدپوستان تنها تصویری رنگ آمیزی و رتوش شده و دلپسند دیده بودم.» یونگ حالا می توانست با بینش جدیدی که رئیس سرخپوست به او داده بود، تاریخ اروپا را با نگاهی جدید مرور کند. از این منظر، او تجربه کرد که آنچه در گذشته به افتخار و احساسات مثبت در درون او دامن می زد، حالا بسیار کریه و خشونت آمیز به نظر می آمد. از حمله جولیس سزار و دیگر فرماندهان روم باستان که شهرهای «گل روم» [فرانسه، لوکزامبورگ و غرب آلمان امروز] را ویران کردند گرفته تا تجاوز صلیبیون به سرزمین های مقدس و تعدی و کشتار کریستوف کلمب و کورتز به اقوام صلح دوست قاره آمریکا به بهانه تبلیغ مسیحیت، تماماً به غایت ظالمانه به نظر می آمد.

«مادامی که این تصاویر که از ذهن من می گذشت به خود می گفتم: آنچه ما با واژه هایی چون گرفتن مستعمرات، تبلیغ دین به ملحدین، ترویج تمدن و غیره توجیه می کنیم، روی دیگری هم دارد. آن روی دیگر این توجیهات، چهره ای است خشن شبیه به چهره پرنده ای شکاری که همواره به دنبال شکار است، چهره ای که در انسان تنها شایسته دزدان دریایی و راهزنان است.»
- Carl G. Jung. 1961. *Memories, Dreams, Reflections*. New York: Vintage Books, p. 248-249.

--- در کتاب «انسان و سمبول هایش» که توسط دکتر یونگ و گروهی از شاگردان وی به زبانی غیر تخصصی و جهت استفاده عموم خوانندگان نگاشته شده است، ایشان از قومی به نام سرخپوستان «نسکپی» سخن به میان آورده اند. تجارب باطنی این قوم و رفتار ایشان مؤید نظریه یونگ پیرامون ناخودآگاه و نقش آن در هدایت انسان است:

«وجود عالم درون و حضور آن در زندگی انسان ها را می توان در قومی به نام سرخپوستان نسکپی ساکن در جنگل های ناحیه لابرادور [شمال کبک، کانادا] به روشنی دید. این انسان های ساده و بی آرایش شکارچی اند و در خانواده های جدا و دور از هم در این جنگل ها روزگار می گذرانند. فاصله این خانواده ها از هم به قدری است که تا کنون به این قوم اجازه نداده که همانند دیگر اقوام، آداب و سنن قومی و دینی داشته باشند. در بین نسکپی ها هرگز رهبری دینی نبوده که به آنها آیین ها و اعتقادات دینی بیاموزد تا بر اساس این آموزه ها بین بد و خوب را بشناسند و راهنمایی شوند. در زندگی منزوی خود، شکارچی نسکپی فقط باید به ندهای درونی و الهاماتی که دریافت می کند متکی باشد. در درک ساده و شسته و رفته ای که سرخپوست نسکپی از زندگی دارد، روح هر فرد دوستی درونی برای اوست که با عنوان «دوست من» یا «میستا پئو» به معنی «مرد بزرگ» خطاب می شود. میستا پئو در دل انسان جای دارد و جاودانه است.»

آن دسته از سرخپوستان نسکپی که به عالم درون خود بیشتر توجه می کنند - یعنی با کنجکاوِ بیشتری به تفکر در مورد رؤیاهای خود می پردازند، به ارتباطی نزدیک تر و عمیق تر با مرد بزرگ وارد می گردند و رؤیاهای بیشتر و روشن تری دریافت می کنند. [راه های دیگری نیز برای نزدیک تر شدن به مرد بزرگ هست. مهربانی و انفاق به اطرافیان و به موجودات در طبیعت، مرد بزرگ را به سوی فرد فرامی خواند و نزدیکتر می کند و برعکس، دروغگویی و نفاق مرد بزرگ را دور ارتباط با او را دشوار می سازد.»
- Carl G. Jung. 1964. *Man and His Symbols*. New York: Anchor Press, pp. 161-162.

⁶ در روان شناسی تحلیلی توجه خاصی به تعبیر خواب و تخیل فعال [برای دستیابی به شهود] به منظور برقراری ارتباط با عالم درون

شده است. نقل شده است که دکتر یونگ در طول عمر ۸۶ ساله اش بیش از ۸۰ هزار خواب را شنیده و در تعبیر آنها کوشیده است. حاصل این تلاش، شناسایی الگوهای تکرار شونده ای بوده است که او از آنها به عنوان زبان ناخودآگاه سخن می گوید، تصاویری از چیزها که دارای معانی خاصی نسبت به زندگی (و مسایل کنونی) شخص خواب بیننده است. او مفاهیم و معانی مرتبط با این تصاویر نمادین را «کهن الگو» نام نهاده و در کتاب هایش مکرراً به تشریح آنها پرداخته است.

از مهمترین آثار دکتر یونگ، «کتاب سرخ» شامل تصاویری است که وی عمدتاً از طریق تخیل فعال به دست آورده است. این تصاویر با تعبیر مفصلی توسط نگارنده همراه است. روان شناسان مکتب یونگ، تماس گرفتن با مرکز درونی روان را امری حساس و شایسته احترام می دانند. به اعتقاد ایشان، حفظ احترام به عالم درون موجب افزایش یافته ها و عمق سلوک می گردد. از این رو تعجب آور نیست که کتاب سرخ یونگ با خوشنویسی نگاشته شده و نقاشی های آن نیز با کمال دقت و با زیبایی تحسین برانگیزی ترسیم و رنگ آمیزی شده اند.

⁷ Aion

⁸ Age of Enlightenment

⁹ reason

¹⁰ C.G. Jung. 1951. *Collected Works*, vol. 9, pt. 2. *Aion: Researches into the Phenomenology of the Self*. Princeton: Princeton University Press, p. 35.

¹¹ Credo In Unum Deum

¹² Robert A. Johnson. 1986. *Inner Work: Using Dreams and Active Imagination for Personal Growth*. San Francisco: Harper and Row, p. 38.

¹³ Sherri Mahdavi. nd. Series: Reading Persian Sufi Poetry through the lens of Jungian Psychology. Seminar at C.G. Jung Institute of Los Angeles.

¹⁴ برای مثال نگاه کنید به مقدمه کتاب «قهرمان هزار چهره» (ویرایش ۲۰۰۴) اثر آقای جوزف کمبل، اسطوره شناس آمریکایی که در رمز گشایی افسانه ها و اسطوره های جوامع کهن از روان شناسی یونگ پیروی می کرده است.

- Joseph Campbell. 2004. *The Hero with a Thousand Faces*. Princeton: Princeton University Press, p. xxvii

¹⁵ Hafiz, Robert Bly and Leonard Lewisohn. 2008. *The Angels Knocking on the Tavern Door: Thirty Poems of Hafez*. New York: Harper Collins Publishers.

نقل کرده اند که آخرین و پرفروش ترین نسخه اشعار مولانا در غرب که توسط آقای «کولمن بارکس» در سال ۲۰۰۴ منتشر شد به موجب معرفی و توصیه های مؤکد «رابرت بلای» بوده است.

- Maulana Jalal al-Din Rumi and Coleman Barks. 2004. *The Essential Rumi*. San Francisco, CA: Harper.

¹⁶ عرفای فارسی زبان، حقایق مرتبط با عالم درون را به لطیف ترین شکل بیان کرده اند:

در مورد لحظه ای بودن این تجربه، از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری می خوانیم:

قبله چیست آیات کبری دیدنست ذره ذره روی مولی دیدن است

در وصف لحظه ای بودن این تجربه و شیفتگی عظیمی که در سالک برای تجربه مجدد آن به وجود می آورد، حافظ شیرازی می گوید:

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد بنده طلعت آن باش که آنی دارد

و در مورد ماندگار بودن تأثیر این لحظات نورانی و کششی که در درون سالک به وجود می آورد، مولانا چنین سروده است:

بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی شود داغ تو دارد این دلم جای دگر نمی شود

¹⁷ archetype

¹⁸ active imagination

¹⁹ برای نمونه نگاه کنید به داستان «خیرخواه و بدخواه» از سری داستان های بابایادی در سایت «در خدمت اصلاح الگوی مصرف» به آدرس اینترنتی: www.eabbassi.ir/biography1_babayadi2_1goodguy.htm

²⁰ برخی از آخرین یافته های دانشمندان علوم اعصاب در سخنرانی های زیر توسط جوزف چیلتون پیرس تشریح شده است:

جوزف چیلتون پیرس. ۱۹۹۴. بازی، داستان، تخیل. ترجمه اسفندیار عباسی. در سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی

مصرف» (دسترسی ه فروردین ۱۴۰۰) www.eabbassi.ir/pdf/article_culture_imaginationplay_Pearce.pdf

- جوزف چیلتون پیرس. ۱۹۹۴. یادگیری و آموزش. ترجمه اسفندیار عباسی. در سایت اطلاع رسانی «در خدمت اصلاح الگوی

²¹ حسین ذوالفقاری و محبوبه حیدری. ۱۳۹۳. ادبیات مکتب خانه ای ایران. تهران: نشر چشمه. ج. ۱، ص ۹۹.

²² همان، ص ۷۸.

²³ متأسفانه شتاب برای تقلید از غرب در زمان نهضت مشروطیت موجب شد که این نهادهای تمدن ساز یکسره از بین برود و به تدریج نظام آموزشی تقلیدی کنونی جایگزین آن شود. متأثر از پروگان سیاه از سوی اروپاییان در مورد ضد علمی بودن فرهنگ اسلامی، روشنفکران آن زمان بر خود لازم می دیدند که جهت حفظ آبرو در عرصه های ملی و بین المللی با گنجاندن مواد درسی تقلیدی در نهادهای آموزشی، خود را مترقی جلوه دهند. متأسفانه نفوذ کلام تحقیر آمیز مستشرقین نژادپرستی چون ارنست رنان (۱۸۹۲-۱۸۲۳) نسبت به اسلام هنوز با ماست و بسیاری از پژوهشگرانی که حتی امروز در مورد پیشینه آموزشی سرزمینمان تحقیق می کنند، کماکان بر طبل مسایلی چون فلک کردن دانش آموزان، کثیف بودن مکتبخانه و بی سواد بودن مکتبدار می کوبند و دانش قابل توجهی به درک ما از جزییات و توانایی های این نهاد تمدن ساز که به شکل شبکه ای فراگیر در سراسر کشور حتی در کوچکترین روستاها و قریه ها، برای باسواد کردن عموم مردم فعال بود، نمی افزاید.

خوشبختانه در کشور هند که پیش از استعمار انگلیس (۱۹۴۷-۱۸۵۸) دارای شبکه مشابهی از مکتبخانه ها و مدرسه های ایرانی بود مطالعات سودمندی از این نظر انجام شده است. نمونه ای از این مطالعات متعلق به «دارامپال» است که در سال ۱۹۸۳ منتشر شد. دارامپال که از پیروان ماهاتما گاندی، رهبر انقلاب هندوستان برای استقلال از انگلیس، بود، با خودباوری و مصونیت کامل نسبت به ادعاهای تحقیر آمیز استعمارگران و استفاده از منابع تاریخی موجود، گزارشی غنی و آموزنده از مکتبخانه ها (موسوم به «مدارس فارسی») در آن کشور فراهم کرده است. پیشنهاد ما به دانشجویان و پژوهشگرانی که قصد تحقیق در این زمینه دارند و القانات دونهامی استعمارگران اروپایی مثل کراحت داشتن خاکی بودن زمین مکتبخانه ها، پرداخت حق التدریس مکتبداران با غذا و دیگر چیزها (نه با پول نقد) و نقل قول هایی اغراق آمیز از خاطرات طنزنویسان مشهور را بسنده نمی شمارند (طنزنویسانی که عموماً برای سرگرمی خواننده در مورد هر چیز سنتی بذله گویی کرده اند) مطالعه دقیق پژوهش دارامپال در کتاب زیر است:

- Dharampal. 1983. *The Beautiful Tree: Indigenous Indian Education in the Eighteenth Century*. Biblia Impex.

و برای شناخت ماهیت استعماری، سلطه جویانه و مشوق فردگرایی و تقلید نظام جدید آموزشی، تماشای فیلم زیر سودمند است:

- Carol Black. *Schooling the World* (accessed 31 March 2021) <http://carolblack.org/schooling-the-world>

²⁴ Marie Louise von Franz.

²⁵ Marie Louise von Franz. 1996 *The Interpretation of Fairy Tales*. Boston, London: Shambhala.

²⁶ C.G. Jung. *Collected Works* 18, paragraph 1228. Foreword to Harding's *Woman's Mysteries*.

²⁷ ego یا self

²⁸ Self

یونگ، برای نشان دادن تفاوت بین خود آگاه و ناخود آگاه در متون، و برجسته ساختن اهمیتی که برای دومی در تعیین رفتار انسان قایل بود، ناخود آگاه را با حرف «اس» بزرگ می نوشت.

²⁹ چهره اجتماعی فرد (اصطلاحاً نقاب) persona

³⁰ C. G. Jung. *Collected Works*, vol. 7, paragraph 269.

³¹ Sigmund Freud 1856-1939 بنیانگذار علم روانکاوی

³² Alfred Adler 1870-1937 بنیانگذار روان شناسی فردی

³³ introvert

³⁴ extrovert

³⁵ attitude

³⁶ function

³⁷ Three Feathers

³⁸ Dummling

³⁹ توجه به افسانه ها و اسطوره ها هم به تعبیر معانی صوری که در رؤیایها پدیدار می شود کمک می کند و هم به تقویت توانایی فرد

برای تخیل فعال. در هنگام بیداری گاه بینش ها و صورت هایی به ذهن انسان خطور می کند. روان شناسانِ پیرو یونگ معتقدند که افسانه ها و اسطوره ها می توانند در مفتوح کردن عالم درون برای دریافت این بصایر سودمند واقع شوند ضمن اینکه برای فهم معانی صور نیز یاری رسان اند. اما علاوه بر بهره گیری از افسانه ها و اسطوره ها روش های دیگری برای ورود به عالم درون برای دریافت صور و معانی نیز وجود دارد. این روش ها شامل یادآوری و انجام بازی های زمان کودکی، اجرای مراسم آیینی، هنرهای نمایشی، حرکات خاص بدنی و دعا می شود. در هر یک از این روش ها، گفتگو با ناخودآگاه هدف است ضمن اینکه سالک، می کوشد حضور آگاهانه خود در این رویارویی با ناخودآگاه را از طریق ایجاد تعادل بین چهار عملکرد ذهنی خود - یعنی حس، احساس، فکر و شهود - حفظ کند. مترجم

⁴⁰ inflation

⁴¹ amplification